

از: انستیتوی کسب و کار آمریکا

برگردان: فد. م. هاشمی

### مهار منطقه‌ای تروریسم

راهبرد نو محافظه کاران آمریکا برای مهار بنیادگرایی

در عربستان، پاکستان و ترکیه<sup>(۱)</sup>

عربستان سعودی یک کشور تک ملیتی و تک مذهبی (وهاپی‌گری) و پادشاهی سعودی نیز یک حکومت دیکتاتوری میانه‌رو محسوب می‌شود. آمریکایی‌ها از دیرباز به ثبات عربستان به دیده‌ی تایید نگریسته و برای این سیاست خود نیز به ظاهر یک دلیل منطقی نیز عنوان کرده‌اند: بی‌ثباتی در کشوری که بر روی دریایی از نفت نشسته، به سرد آمریکا نیست. اما عربستان سعودی، در واقع کشور قبایل است و پیچیدگی‌های قومی و مذهبی در این کشور، وضیعت بالکان را تداعی می‌کند. خاندان سلطنتی سعودی، روایتی خاص از مذهب را عرضه می‌کند و آن را ابزاری برای ادامه‌ی حکومت خود تار می‌دهد. دکترین وهاپسم که ۲۵۰ سال از عمر آن می‌گذرد، یک جنبش کوچک در جهان اسلام محسوب می‌شود که تنها یک درصد از سنی مذهب‌ان جهان را شامل می‌شود. این ایدئولوژی شبه فاشیستی به تقریب با تمامی هنجارهای شناخته‌شده‌ی جهانی بر خصومت دارد و رژیم عربستان تلاش می‌کند آن را به تمامی جهان اسلام صادر کند.

جامعه‌ی تجزیه شده

در شبه جزیره‌ی عربستان پنج منطقه‌ی جغرافیایی متمایز، قابل تشخیص است:  
- منطقه‌ی مرکزی (نجد) خاستگاه خاندان حاکم سعودی است. ریاض (پایتخت)

۱- این مقاله نوشته‌ی مایکل روبین از محققان ارشد «انستیتوی اینترپرایز» است. م

مرکز فرقه‌ی حنبلی (که وهابیت بخشی از آن است) محسوب می‌شود.

- منطقه‌ی غرب (حجاز) که جایگاه دو مکان مقدس اسلام (مکه و مدینه) است. این منطقه، قریب هزار سال زیر سلطه‌ی قبیله‌های هاشمی بود تا این که در دهه‌ی ۱۹۲۰ به تصرف آل سعود درآمد. پیش‌تر ساکنان این منطقه، پیرو مذهب‌های میان‌روتر سنی (مالکی و شافعی) هستند.

- منطقه‌ی جنوب (اسیر، جیزان و نجران): تنوع قومی و مذهبی در این منطقه، بیش از دیگر مناطق عربستان است و پیش‌تر مردم این منطقه، وابستگی‌های قومی و مذهبی با مردم یمن دارند. قدرت حکومت مرکزی در جنوب عربستان، ضعیف‌تر از دیگر نقاط است در نتیجه تجارت غیرقانونی سلاح و کالای قاچاق در این منطقه رواج فراوان دارد. جنوب خاستگاه خاندان «بن لادن» است.

- منطقه‌ی شرق، منطقه‌ی نفت‌خیز عربستان محسوب می‌شود. شیعیان عربستان اکثریت جمعیت این منطقه را تشکیل می‌دهند.

- منطقه شمال که هم‌مرز با عراق و اردن است، مانند منطقه‌ی جنوب از تنوع قومی و مذهبی فراوان برخوردار است. ولی تراکم جمعیت در این منطقه به اندازه جنوب نیست. علاوه بر این تقسیم‌بندی جغرافیایی، جمعیت عربستان را به لحاظ مذهبی نیز می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. حدود یک سوم جمعیت این کشورها وهابی هستند که پیش‌تر آن‌ها در مناطق مرکزی ساکنند. یک سوم نیز شیعیانی هستند که پیش‌تر در منطقه‌ی نفت‌خیز شرق ساکنند و یک سوم باقی‌مانده نیز سنی مذهبان غیر وهابی هستند که پیش‌تر در غرب سکونت دارند. خاستگاه خاندان سلطنتی و نخبگان حاکم عربستان، منطقه‌ی نجد است. اما آنچه سیستم مذهبی وهابی عربستان را سرپا و با ثبات نگاه داشته، اتکا به درآمد سرشار نفت است و مرکز واقعی قدرت خاندان سعودی، میدان‌های نفتی شرق کشور و حجاز است که مکه و مدینه را نیز شامل می‌شود. کنترل این شهرهای مقدس به وسیله‌ی وهابیون، احترام و آبروی خاصی برای آن‌ها در جریان اسلام ایجاد کرده است. خصومت وهابیون با دیگر گروه‌های مذهبی و قومی، موجودیت خاندان سلطنتی عربستان را در درازمدت به خطر می‌اندازد.

خاندان سلطنتی، به گرایش‌های مختلف تقسیم می‌شود. دو جناح عمده در این

خاندان وجود دارد که پنج هزار شاهزاده را شامل می‌شود. آن‌ها از دو مشی متفاوت در اداره‌ی کشور تبعیت می‌کنند. دیگر گروه‌های خاندان سلطنتی نیز خود را به یکی از این دو گروه نزدیک می‌کنند. خانواده‌ی سلطنتی عربستان، علاوه بر خطرات خارجی از درون نیز مورد تهدید قرار دارد. افزایش حملات مسلحانه در عربستان که به وسیله‌ی القاعده و متحدانش انجام می‌شود یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی است که رویاروی دولت این کشور قرار دارد. خاندان سلطنتی عربستان که راوی روایت فاشیستی از اسلام است. پول، کمک اطلاعاتی و پوشش دیپلماتیک در اختیار تروریست‌های حامی خود قرار می‌دهد. آن‌ها تروریست‌ها را در بدترین حالت، تنها «عناصر منحرف» می‌نامند. خلاصه این‌که، مشروعیت آذ سعود، از ایدئولوژی مسموم و پرخاشگری ناشی می‌شود که مخالف هر گونه مدارای سیاسی و ایدئولوژیک با دگراندیشان است. کشورهای آزادی‌دوست جهان باید با این نگرش منافقانه‌ی عربستان برخورد کرده و آن را اصلاح یا حذف کنند. عربستان باید بداند که این کشورها دیگر حمایت از دشمنان آزادی را تحمل نخواهند کرد و درصدد مانع‌گسترش روایت فاشیستی از اسلام در جهان شوند. بنابراین باید دولت عربستان سعودی را رادار به انجام این اقدام‌ها کرد:

۱. خلع ید از روحانیونی که خشونت علیه دیگر مذہب‌ها و قوم‌ها را ترویج می‌کنند.
۲. پایان دادن به حمایت مستقیم و غیرمستقیم دولت عربستان از نهادها و سازمان‌های وهابی در خارج از کشور (این کسک‌ها از طریق سازمان‌های خیریه و یا موسسه‌های تجاری در اختیار طرف خارجی قرار می‌گیرد).
۳. تعطیلی دفاتر منافع اسلامی در سفارتخانه‌ها رکنسولگری‌های سعودی در سراسر جهان. این دفاتر سرپوشی برای حمایت از افراطیون وهابی در جهان است.
۴. ممنوعیت انتشار و توزیع اسنادی که در آن‌ها از جهاد، خصومت ایدئولوژیک، یهودستیزی و ضدیت با مسیحیت یاد می‌شود.
۵. ممنوعیت پرداخت هرگونه وجه به وسیله‌ی رژیم سعودی به خانواده‌های قربانیان عملیات تروریستی و بازماندگان افرادی که در عملیات انتحاری شرکت می‌کنند. همچنین باید هرگونه پرداخت به گروه‌هایی چون «حماس» و دیگر گروه‌های افراطی اسلام‌گرا متوقف شود. باید سعودی‌ها بدانند که اگر این اقدام‌ها را انجام ندهند، با

مجازات شدید جامعه‌ی جهانی روبه‌رو خواهند شد. آل سعود اگر به خواسته‌های جامعه‌ی جهانی تمکین نکند، باید منتظر این اقدام‌ها علیه خود باشد:

(۱) کاهش سطح روابط دیپلماتیک.

(۲) قراردادن عربستان در لیست کشورهای حامی تروریسم و لغو قراردادهای تسلیحاتی با این رژیم.

(۳) توقیف دارایی‌های عربستان در آمریکا و دیگر کشورهای غربی.

(۴) گسترش همکاری با آن دسته از کشورهای شیعه‌ی نفت خیز در منطقه که مخالف رژیم سعودی و وهابی‌گری هستند.

(۵) و در نهایت اشغال میدان‌های نفتی و دیگر زیرساخت‌های انرژی عربستان.

پیغام غرب به عربستان باید روشن و شفاف باشد. البته، اقدام‌هایی وجود دارد که غرب مایل به انجام آن‌ها نیست زیرا از پیامدهای تاسف‌بار آن برای عربستان و جهان آگاه است. غرب، همچنین به اهمیت نفت عربستان برای اقتصاد جهان واقف است به همین دلیل است که روش سوم را به عنوان اولویت اصلی تلقی می‌کند. البته، کاهش وابستگی غرب به نفت وارداتی نیز از اهمیت فراوان برخوردار است.

غرب، همچنین به خوبی آگاه است که با سقوط رژیم فعلی در عربستان ممکن است افرادی از سنخ بن لادن و ابومعصب الزرقاری به حکومت برسند. در آن صورت، عربستان به‌طور کامل در جبهه‌ی دشمنان غرب قرار خواهد گرفت در حالی که اکنون در مبارزه با تروریسم و افراطی‌گری، کم و بیش متحد غرب محسوب می‌شود. اگر غرب اکنون در برابر تردید عربستان در زمینه‌ی قطع کامل حمایت از افراطی‌گری و فاشیسم کوتاهی می‌کند، نسل‌های بعدی هیچ‌گاه او را نخواهند بخشید.

پاکستان

اگر سعودی‌ها همین فردا از وهابی‌گری دست بردارند و تامین مالی مساجد، مدارس و برنامه‌های مذهبی را در گوشه و کنار جهان متوقف کنند، باز هم پاکستان جای خالی این کشور را پر خواهد کرد. پاکستان اکنون به یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های وهابی‌گری در جهان تبدیل شده است. وهابی‌گری در پاکستان، «دئوباندیسم» نامیده می‌شود. نخستین

وهابیون در شبه قاره‌ی هند، در ۱۸۶۷ در شمال هند مستقر شدند و اندکی بعد مدرسه‌ی «دئوباندی» را با کمک مستقیم وهابیون عربستان تأسیس کردند. دئوباندی‌ها نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در تاریخ معاصر هند و پاکستان ایفا کردند و جدایی‌بنگادش از پاکستان نیز نقش اساسی داشتند. در واقع، نخستین حزب سیاسی اسلام‌گرا در جهان به‌وسیله‌ی همینان تأسیس شد. این حزب در ۱۹۴۱ در هند تحت استعمار انگلیس برپا شد و «جماعت اسلامی» نام گرفت. مؤسس این حزب، فردی به‌نام سید ابوالعلاء مودودی بود که نوشته‌های وی الهام‌بخش اسلام‌گرایان سراسر جهان بود. مهم‌ترین پیروان مودودی عبارتند بودند:

- حسن البنا، بنیانگذار اخوان المسلمین.

- سید قطب، نظریه‌پرداز اخوان المسلمین.

- فریدالغایه، نویسنده‌ی کتاب معروف «وظیفه‌ی فراموش شده» (Neglected Duty) و

بنیانگذار جنبش «تکفیر والهجره» در بطن اخوان المسلمین.

- عبداله اعظم، نظریه‌پردازی که الهام‌بخش بن لادن بود. وی بنیانگذار «حماس» بود.

- حسن الترابی، بنیانگذار «جبهه ملی اسلامی سودان» و کسی که از بن لادن دعوت

کرد که مرکز فعالیت خود را به سودان منتقل کند.

- ملا محمد عمر: رهبر جنبش طالبان.

- ایمن الزهراوی: رهبر جنبش تکفیر و مرد دوم القاعده

- عمر عبدالرحمان: فردی که الهام‌بخش ایمن الزهراوی بود. وی در حال حاضر به

اتهام سازماندهی عملیات تروریستی در زندان فدرال آمریکا به‌سر می‌برد.

نمود کلام «مودودی» و سازمان جماعت اسلامی به‌ویژه در پاکستان بسیار زیاد است.

این حزب با کمک مستقیم عربستان، در صدد گسترش نفوذ خود به سراسر منطقه است.

یکی از علت‌های این نفوذ، گسترش شبکه‌ی مدرسه‌های اسلامی در پاکستان و نفوذ

عنصرهای تحصیل‌کرده‌ی این مدرسه‌ها در ارتش، دستگاه دولتی، سرویس‌های امنیتی

و سیستم خدمات عمومی پاکستان است. حاصل این روند آن است که پاکستان که

روزگاری نه چندان دور، الگویی موفق برای کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شد،

اکنون در فقر و ناامیدی دست و پا می‌زند. در مدرسه‌های اسلامی پاکستان، به جای

آموزش مهارت‌های حرفه‌ای به دانش‌آموزان جهاد و عملیات شهادت طلبانه در داخل و خارج (کشمیر، افغانستان، هند و حتی انگلیس) آموزش داده می‌شود. نظریه پرداز فعلی جماعت اسلامی، «خورشید احمد» نام دارد که اگرچه فردی به نسبت ناشناخته است اما، یکی از معتبرترین نظریه پردازان جنبش اسلامی در جهان محسوب می‌شود. وی در کتاب اخیر خود با عنوان «آمریکا و ناآرامی در جهان اسلام» پیشنهاد تشکیل ائتلاف جهانی میان چین و دنیای اسلام را برای مقابله با آمریکا مطرح کرده است. در واقع، چین بزرگ‌ترین حامی و مشوق پاکستان در دست‌یابی به سلاح اتمی بوده و از دهه‌ی ۱۹۷۰ تا کنون این کشور را به لحاظ مالی و فنی مورد حمایت قرار داده است.

ژنرال پرویز مشرف رییس جمهور پاکستان تاکنون با تلاش‌های ضد تروریستی غرب کم و بیش همراهی کرده است. یکی از مهم‌ترین اقدام‌های وی، دستگیری اعضای خارجی القاعده در پاکستان بود. اما، منافع امنیتی دراز مدت غرب را تنها نمی‌توان با اتکا به رییس جمهور فعلی پاکستان تامین کرد. از این گذشته، با توجه به نفوذ گرایش‌های افراطی در ارتش و دستگاه‌های امنیتی پاکستان، معلوم نیست که رهبر آینده‌ی این کشور تا چه حد از مشی پرویز مشرف تبعیت خواهد کرد. در عین حال، سیاست آمریکا و غرب در قبال پاکستان باید این موردها را شامل شود:

۱. قطع کمک‌های مالی عربستان به گروه‌های اسلام‌گرای پاکستان.

۲. حمایت از اقدام‌های پرویز مشرف در جهت احیای سنت‌های دموکراتیک و تقویت مبانی جامعه‌ی مدنی در پاکستان.

۳. اعمال فشار به دولت پاکستان برای تصفیه‌ی دستگاه‌های دولتی، نظامی و امنیتی این کشور از اسلام‌گرایان و قرار دادن افراد سکولار به جای آن‌ها.

۴. غرب باید همیشه یک سناریوی نظامی-سیاسی، برای دخالت در پاکستان داشته باشد. این سناریو پیغامی روشن به اسلام‌گرایان خواهد بود تا از حدود خود تجاوز نکنند.

ترکیه در دوران جنگ سرد، آمریکا و اروپا متحدی استراتژیک‌تر از ترکیه نداشتند. در واقع، این کشور، به عنوان یک کشور مسلمان و دموکرات، الگویی برای جهان اسلام به‌شمار

می‌رفت. در عین حال در ترکیه نیز مانند دیگر کشورهای مسلمان، یک گرایش فاشیستی وجود دارد که در پی کسب قدرت بوده است. حزب اسلام‌گرای AKP هماهنگ کننده‌ی اصلی فعالیت‌های اسلامی در ترکیه است که به رهبری «رجب طیب اردوغان» می‌باشد. وی تلاش می‌کند ترکیه را از دموکراسی سکولار به سوی یک رژیم اسلام‌گرا که مخالف ارزش‌های غربی است هدایت کند. شواهد متعددی در تایید این تمایل در دست است:

- عربستان سعودی و کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، میلیاردها دلار از سپرده‌های خود نزد بانک‌های آمریکا و غرب را خارج کرده و به ترکیه منتقل کردند. بسیاری از کارشناسان معتقدند که از این «پول سبز» به عنوان منبعی برای تامین مالی تروریسم استفاده می‌شود. آنچه مسلم است این که جریان «اردوغان» با اتکا به همین منابع، رشد کرده و بر نفوذ خود در جامعه‌ی ترکیه افزوده است.

- سیستم آموزشی ترکیه که از دیرباز یک سیستم سکولار بوده، اکنون تحت تاثیر منابع هنگفت مالی در حال تغییر است. مدرسه‌های «امام هاتف» و برخی دیگر از مدرسه‌های مذهبی، همچون قارچ در ترکیه سر به‌در می‌آورند. در این مدرسه‌ها تفاسیر افراطی از قرآن به دانش‌آموزان القا می‌شود. اردوغان هم تحصیل کرده‌ی یکی از این مدرسه‌هاست و به ابتکار وی سن ورود به مدرسه‌ی اسلامی ترکیه از ۱۲ به ۴ سال کاهش پیدا کرده است. در ۲۰۰۵ حدود ۱۲۱۵۰۰۰ نفر در مدرسه‌های مذهبی ترکیه مشغول تحصیل بودند.

- ده‌ها هزار نفر از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌های مذهبی در دستگاه‌های دولتی ترکیه مشغول به کارند و حدود چهار هزار نفر از ایشان نیز در دستگاه قضایی ترکیه به کار اشتغال دارند. بدیهی است که این افراد ممکن است تحت شرایطی ابزار دست اسلام‌گرایان افراطی قرار بگیرند.

- ناشکیبایی مذهبی در جامعه‌ی ترکیه در حال گسترش است. یک سوم مسلمانان ترکیه را علوی‌ها تشکیل می‌دهند که روایت خاصی از اسلام را عرضه می‌کنند. بنیادگرایان سنی، علویان را «منافق» و «مرتد» می‌دانند. با اقلیت‌های دیگر مذهبی نیز در ترکیه‌ی امروز (یهودی‌ها، مسیحیان و...) برخوردی مشابه با علویان صورت می‌گیرد.

- آنچه اکنون به بهانه‌ی اصلاح سیستم بانکی در ترکیه جریان دارد، چیزی جز

تصرف مواضع و دارایی و نیز محدودسازی عملیات بانک‌هایی نیست که با اپوزیسیون در ارتباطند. اکنون بسیاری از دست‌اندرکاران موسسه‌های مالی اسلامی در دولت اردوغان مقاماتی را اشغال کرده‌اند.

- رسانه‌های گروهی عمده‌ی ترکیه در اختیار دولت است. با توجه به ماهیت دولت فعلی ترکیه می‌توان گفت که ۹۰ درصد از فعالیت‌های رسانه‌ای تحت کنترل یا هدایت اسلام‌گرایان قرار دارد. رسانه‌های گروهی تحت کنترل دولت، جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه آمریکا و غرب آغاز کرده‌اند. در ۲۰۰۵ یک رمان در ترکیه منتشر شد که در آن جنگ میان ترکیه و آمریکا به تصویر کشیده می‌شود و واشنگتن مورد حمله‌ی هسته‌ای ترک‌ها قرار می‌گیرد. این کتاب، در زمره‌ی پر فروش‌ترین کتاب‌های ترکیه قرار گرفت.

- اسلام‌گرایان در ارتش ترکیه نیز نفوذ کرده‌اند. طبق دستورالعمل صادره به وسیله‌ی دولت اردوغان، ارتش باید بیش‌تر از فارغ‌التحصیلان مدرسه‌های اسلامی در صف‌های خود استفاده کند. با توجه به موضوع دوستانه‌ی دولت اردوغان در قبال ایران و سوریه، ارتش ترکیه در برخورد منطقه‌ای با اسلام‌گرایان افراطی دچار انفعال شده است.

پرسش این جاست که سیاست غرب در قبال ترکیه باید چگونه باشد؟ به نظر می‌رسد باید این گام‌ها در این رابطه برداشته شود:

- (۱) در ترکیه نیز مانند دیگر کشورهای خاورمیانه، آمریکا و غرب باید از مسلمانان بیانه‌رویی که شجاعانه در برابر اسلام‌گرایان افراطی ایستادگی می‌کنند، حمایت کنند.
  - (۲) قطع جریان «پول سبز» به داخل کشور، در بلندمدت به سود مردم ترکیه است اگر غرب جای خالی این پول را در اقتصاد ترکیه پر کند، ترک‌ها بهتر خواهند توانست در مقابل جریان بنیادگرا ایستادگی کنند.
  - (۳) غرب به یک اهرم قدرتمند دیگر برای تاثیرگذاری بر دگرگونی داخلی ترکیه دسترسی دارد و آن تمایل ملیون‌ها ترک به عضویت در اتحادیه اروپایی است. واقعیت این است که عضویت در این اتحادیه، فرصت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گسترده‌ای را در برابر مردم ترکیه قرار می‌دهد.
- اروپایی‌ها باید به مردم ترکیه بفهمانند که سیاست‌های اردوغان ده‌ها سال تلاش ترکیه را برای عضویت در اتحادیه اروپایی بر باد خواهد داد.



از آثار منتخب لنین

برگردان: محمد پورهرمان

بازنویسی: حجت برزگر

### درباره‌ی شعار کشورهای متحد‌ی اروپا

ما در شماره‌ی ۴۰ «سوسیال دموکرات» اطلاع دادیم که کنفرانس شعب حزب ما در خارجه مقرر داشته است مسالهی شعار «کشورهای متحد‌ی اروپا» اکنون مسکوت ماند تا جنبه‌ی اقتصادی آن در جراید مورد بحث قرار گیرد.

مباحثه در اطراف این مساله در کنفرانس ما جنبه‌ی سیاسی یک جانبه‌ای به خود گرفت. علت آن تا اندازه‌ای این بود که در بیانیه‌ی کمیته‌ی مرکزی، این شعار آشکارا به‌عنوان یک شعار سیاسی فرموله شده است (در آن جا گفته می‌شود «عاجل‌ترین شعار سیاسی...») و در آن نه تنها تشکیل جمهوری‌های متحد‌ی اروپا به‌میان کشیده شده، بلکه به‌خصوص خاطر نشان شده است که «بدون سرنگون کردن انقلابی نظام‌های سلطنتی آلمان، اتریش و روسیه، این شعار مهم و معمول خواهد بود.

اگر این شعار در چهار دیوار سیاسی برآورد شود آن‌گاه اعتراض به آن یعنی گفتن این که این شعار بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده می‌افکند و یا موجب تضعیف آن می‌شود به‌هیچ‌وجه صحیح نخواهد بود. اصلاحات سیاسی که در جهت دموکراتیک به‌عمل می‌آید و به‌طریق اولی انقلاب‌های سیاسی، در هیچ مورد، هرگز و در هیچ شرایطی نمی‌تواند بر روی شعار انقلاب سوسیالیستی پرده افکند و یا موجب تضعیف آن شود. برعکس این اصلاحات همیشه انقلاب سوسیالیستی را نزدیک می‌کند، بر وسعت تکیه‌گاه آن می‌افزاید یعنی قشرهای جدیدی از خردبوروژوازی و توده‌های نیمه پرولتاریا را به‌مبارزه‌ی سوسیالیستی جلب می‌کند و از طرف دیگر در جریان انقلاب سوسیالیستی، که آن را نمی‌توان مانند یک عمل واحد تلقی کرد بلکه باید به‌مثابه‌ی عصر تلاطمات توفانی سیاسی و اقتصادی یعنی عصر پر حدت‌ترین مبارزه‌ی طبقاتی، جنگ داخلی، انقلاب‌ها و ضد انقلاب‌ها نگریست - وقوع انقلاب‌های بورژوازی امری است

ناگزیر. ولی اگر شعار جمهوری‌های متحده اروپا، که با موضوع سرنگون کردن سه نظام از مرتجع‌ترین نظام‌های سلطنتی اروپا و در راس آن‌ها نظام سلطنتی روسیه، توأم شده است، به‌عنوان یک شعار سیاسی به‌کلی غیرقابل ایراد است در عوض مسأله‌ی مهم دیگری باقی می‌ماند که مربوط است به مضمون و معنای اقتصادی این شعار. از نقطه نظر شرایط اقتصادی امپریالیسم، یعنی صدور سرمایه و تقسیم جهان از طرف دولت‌های «پیشرو» و «متمدن» استعمارگر، تشکیل کشورهای متحده‌ی اروپا در شرایط سرمایه‌داری یا محال و یا عملی است ارتجاعی.

سرمایه‌جنبه‌ی جهانی و انحصاری به‌خود گرفته و جهان، بین مثنی از دولت‌های معظم، یا به عبارت دیگر دولت‌هایی که در غارتگری‌های عظیم و مستمری نسبت به ملت‌ها مرفقیتهای شایانی دارند تقسیم شده است. چهار دولت معظم اروپا: انگلستان، فرانسه، روسیه و آلمان با نفوسی در حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون و مساحتی قریب به ۷ میلیون کیلومتر مربع، مستعمراتی در اختیار دارند که جمعیت آن‌ها به تقریب به نیم میلیارد (۴۹۴/۵ میلیون) و مساحت آن‌ها به ۶۴/۶ میلیون کیلومتر مربع یعنی به تقریب نصف کره‌ی زمین (که بدون اراضی قطبی مساحت آن در حدود ۱۳۳ میلیون کیلومتر مربع است) می‌رسد. سه کشور آسیایی یعنی چین، ترکیه و ایران را نیز که اکنون به‌جنگ «آزادی‌بخش» مشغولند یعنی ژاپن، روسیه، انگلیس و فرانسه آن‌ها را قطعه قطعه می‌کنند به آن اضافه کنید. این سه کشور آسیایی، که می‌توان آن‌ها را نیمه‌مستعمره نامید (اکنون در عمل تا نه دهم مستعمره هستند) دارای ۳۶۰ میلیون جمعیت و ۱۴/۵ میلیون کیلومتر مربع مساحت هستند (یعنی به تقریب بیش از یک برابر و نیم مساحت تمام اروپا) اما بعد، انگلستان، فرانسه و آلمان دست‌کم ۷۰ میلیارد روبل در خارجه سرمایه گذاشته‌اند. برای دریافت مداخل «مشروع» از این مبلغ هنگفت - در آمدی که سالیانه از سه میلیارد روبل تجاوز می‌کند - کمیته‌هایی ملی از ملیونرها به‌نام دولت وجود دارند که دارای ارتش و نیروی دریایی هستند و آقا زاده‌ها و برادران «حضرت میلیارد» را به سمت نایب‌السلطنه، کنسول، سفیر کبیر، ماموران گوناگون، کشیش و زالوهای دیگر در مستعمرات و کشورهای نیمه‌مستعمره منصوب می‌کنند. این است ترتیبی که در دوران حد اعلای تکامل سرمایه‌داری برای غارت قریب یک میلیارد سکنه‌ی کره‌ی زمین از طرف یک مشت دولت بزرگ داده شده است. در نظام سرمایه‌داری غیر از این سازمانی

دیگر هم ممکن نیست. صرف نظر کردن از مستعمرات، از «منطقه‌ی نفوذ» و صدور سرمایه؟ داشتن چنین فکری به منزله‌ی تنزل تا سطح کثیث حقیری است که هر روز یکشنبه برای ثروتمندان درباره‌ی عظمت عیسویت موعظه می‌کند و آن‌ها را پند می‌دهد به فقرا سالیانه... اگر چند میلیارد هم نباشد دست‌کم چند صد روپل دستگیری کنید.

تشکیل کشورهای متحدی اروپا در نظام سرمایه‌داری مساوی است با سازش درباره‌ی تقسیم مستعمرات. ولی در نظام سرمایه‌داری جز زور نمی‌تواند اساس و اصل دیگری برای تقسیم وجود داشته باشد. میلیارد نمی‌تواند «درآمد ملی» کشور سرمایه‌داری را به طریق دیگری جز «به نسبت سرمایه» (و آن‌هم با مقداری اضافه به طوری که بزرگ‌ترین سرمایه بیش از آن که به آن تعلق می‌گیرد عایدش شود) - با کسی تقسیم کند. سرمایه‌داری عبارت است از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و هرج و مرج تولید. موعظه درباره‌ی تقسیم «عادلانه» درآمد بر چنین اساسی، عبارت است از پرودونیسیم و کودنی فرد خرده‌بورژوا و فیلیستر. تقسیم طور دیگری جز «به نسبت زور» ممکن نیست. زور هم با سیر تکامل اقتصادی تغییر می‌پذیرد. آلمان پس از ۱۸۷۱ در حدود ۳ تا ۴ بار بیش از انگلستان و فرانسه قوت گرفته است و ژاپن در حدود ده بار بیش از روسیه. برای واریسی نیروی واقعی کشور سرمایه‌داری وسیله‌ی دیگری غیر از جنگ وجود نداشته و نمی‌تواند وجود داشته باشد. جنگ متضاد با اصول مالکیت خصوصی نبوده بلکه تکامل مستقیم و ناگزیر این اصول است. در نظام سرمایه‌داری تکامل موزون اقتصادهای جداگانه و کشورهای جداگانه محال است. در نظام سرمایه‌داری برای این که توازن از دست‌رفته گاه به گاه دوباره برقرار شود وسیله‌ی دیگری به جز بحران در صنعت و جنگ در سیاست وجود ندارد.

البته سازش‌های موقت بین سرمایه‌داران و دولت‌ها ممکن و از این لحاظ حتی تشکیل کشورهای متحدی اروپا نیز، به مثابه‌ی سازش سرمایه‌داران اروپا، شدنی است... اما درباره‌ی چه؟ تنها درباره‌ی این که به طور مشترک سوسیالیسم را در اروپا سرکوب سازند و مستعمراتی را که به یغما برده‌اند در مقابل ژاپن و آمریکا، که از تقسیم فعلی مستعمرات بی‌نهایت دل‌آزرده‌اند و در ظرف این نیم سده‌ی اخیر به طور غیرقابل قیاسی از اروپای عقب‌مانده‌ی سلطنتی، که از فرط کهنوت رو به فساد می‌رود سریع‌تر قوت گرفته‌اند، حراست کنند. اروپا، نسبت به آمریکا، روی هم‌رفته عبارت است از یک رکود اقتصادی.

در شرایط اقتصادی کنونی یعنی در نظام سرمایه‌داری تشکیل کشورهای متحدهی اروپا معنایش متشکل ساختن ارتجاع برای جلوگیری از تکامل سریع‌تر آمریکا خواهد بود. آن زمانی که سروکار دموکراسی و سوسیالیسم تنها با اروپا بود برای ابد سپری شده است. کشورهای متحدهی جهان (نه تنها اروپا) آن شکل دولتی اتحاد و آزادی ملت‌هاست که ما آن را با سوسیالیسم مربوط می‌کنیم، و این تا زمانی است که پیروزی کامل کمونیسم کار را به زوال هرگونه دولت و از جمله دولت دموکراتیک متجر نکرده باشد. ولی شعار کشورهای متحدهی جهان را مشکل بتوان به‌عنوان یک شعار مستقل صحیح دانست، زیرا این شعار با سوسیالیسم آمیخته است و این شعار ممکن است موجب تفسیر غلطی درباره‌ی عدم امکان پیروزی سوسیالیسم در یک کشور واحد و درباره‌ی روش این کشور نسبت به سایر کشورها شود. نامزونی تکامل اقتصادی و سیاسی قانون بی‌چون و چرای سرمایه‌داری است. از این جا نتیجه می‌شود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها یا حتی در یک کشور جداگانه سرمایه‌داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمند این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه‌داران و فراهم کردن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود در مقابل بقیه‌ی جهان سرمایه‌داری به‌پا خاسته طبقات ستم‌کش کشورهای دیگر را به‌سوی خویش جلب می‌کند. در این کشورها ضد سرمایه‌داران قیام برپا می‌کند و در صورت لزوم حتی ضد طبقات استثمارکننده و دولت‌های آنان با نیروی نظامی دست به اقدام می‌زند. شکل سیاسی جامعه‌ای که پرولتاریا، با سرنگون کردن بورژوازی، در آن پیروز می‌شود، جمهوری دموکراتیکی خواهد بود که نیروهای پرولتاریای ملت و یا ملت‌های معین را در مبارزه ضد کشورهایی که هنوز به سوسیالیسم نگرویده‌اند بیش از پیش متمرکز می‌سازد. از بین بردن طبقات بدون استقرار دیکتاتوری طبقه‌ی ستم‌کش یعنی پرولتاریا ممکن نیست. بدون مبارزه‌ی کم و بیش طولانی و سرسخت جمهوری‌های سوسیالیستی علیه کشورهای عقب‌مانده، اتحاد آزاد ملت‌ها در سوسیالیسم غیرممکن است.

نظر به این ملاحظات و در نتیجه بحث و مذاکرات عیدیه‌ای که در اطراف این مساله در کنفرانس شعب حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در خارجه و بعد از این کنفرانس به‌عمل آمد، هیات تحریریه ارگان مرکزی به این نتیجه رسید که شعار کشورهای متحدهی اروپا صحیح نیست.